

دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی
دوره جدید، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص ۱۳۶-۱۲۵

مقایسه داستان خسرو و شیرین فردوسی با نظامی

ابراهیم اقبالی

استادیار دانشگاه محقق اردبیلی

چکیده

هدف از تدوین این مقاله این بود که داستان «خسرو و شیرین» را که در دو منظومه متفاوت آمده است، به صورت تطبیقی با هم مقایسه کنیم. نخست خلاصه‌ای از دو منظومه؛ یعنی شاهنامه و خسرو و شیرین نظامی فراهم آوردیم تا چهارچوب و طرح کلی داستان در دو منظومه پیش چشم خواننده باشد. سپس دو صورت این داستان را با یک منبع تاریخی مقایسه کرده‌ایم تا معلوم شود کدام یک از سرایندگان به روایات تاریخی پای‌بندتر بوده‌اند. مسلماً این مراجعه می‌بایست به منبعی صورت گیرد که قبل از این دو منظومه به رشته تحریر در آمده باشد؛ چرا که احتمال اینکه تاریخ‌های بعدی خود تحت تأثیر یکی از این دو منظومه باشند، کم نیست. در ضمن ممکن است در طول زمان شاخ و برگ‌هایی به این داستان افزوده و وارد تاریخ شود. برای این کار تاریخ طبری را انتخاب کردیم که از همه منابع قدیمی‌تر است و خلاصه‌ای هم از روایت تاریخ طبری فراهم کردیم تا دو خلاصه قبلی را با این یکی محک بزنیم. مواردی نیز بود که در شاهنامه یا خسرو و شیرین یا هر دو ذکر شده بود، ولی در تاریخ طبری نبود. در چنین مواردی نیز به کتاب‌های مجمل‌التواریخ و تاریخ ثعالبی مراجعه کردیم که حداقل قبل از نظامی تألیف یافته‌اند.

واژگان کلیدی: خسرو و شیرین نظامی، شاهنامه فردوسی، نقد تطبیقی

مقایسه دو منظومه با منابع تاریخی

در این مقاله بر آنیم تا داستان خسرو و شیرین فردوسی و نظامی را با یک منبع سوم که مقدم بر این دو اثر است، مقایسه کنیم تا میزان وفاداری این دو شاعر بزرگ در نقل داستان به منابع تاریخی روشن شود. فردوسی هیچ منبع مکتوبی را برای داستان خود معرفی نمی کند و مانند اکثر داستان‌های خود، داستان خسرو و شیرین را نیز جزو شنیده‌های خود به حساب می آورد. مردی کهن که داستان‌های قدیم ایرانی را به خاطر دارد، این داستان را برای سراینده طوس نقل می کند تا او نیز با جادوی نظم خویش آن را جاودانه سازد:

کهن گشت این نامه باستان
همی نو کنم گفته‌ها زاین سخن
ز گفتار و کردار آن راستان
ز گفتار بیدار مرد کهن

(شاهنامه، ابیات ۳۳۵۹-۳۳۶۸، ج ۹، ص ۲۱۰)

و یا در توصیف ایوان خسرو نقل آن را به راستان نسبت می دهد و از یک ایرانی روشن دل کهن سال که ۱۲۰ سال زندگی کرده، شنیده است:

از ایوان خسرو کنون داستان
چنین گفت روشن دل پارسی
بگویم که پیش آمد از راستان
که بگذاشت با کام دل چارسی

(همان، ابیات ۳۶۷۶-۳۶۷۸، ص ۲۳۰)

نظامی نیز گرچه ادعا می کند که به منبعی مکتوب در شهر بردع دسترسی داشته، ولی هیچ نام و نشانی از این کتاب به دست نمی دهد و متأسفانه پژوهشگران نیز به چنین کتابی دست نیافته‌اند:

حدیث خسرو و شیرین نهان نیست
اگر چه داستانی دلپسند است
وز آن شیرین تر الحق داستان نیست
عروسی در وقایه شهر بند است
که در بردع سوادش بود موقوف
مرا این گنجنامه گشت معلوم
مرا بر شقه این کار بستند
که گزارش نیست معروف
ز تاریخ کهنسالان آن بوم
که هنسالان این کشور که هستند

(کلیات، ابیات ۱۴-۱۸، ص ۱۴۲)

پس ناچار باید به متون تاریخی رجوع کنیم تا بینیم وضع «خسرو و شیرین» در گزارش‌های تاریخی چگونه است و اصلاً این داستان تا چه پایه از حقیقت تاریخی برخوردار است. قدیم‌ترین منبع تاریخی که در آن شرح حال خسرو پرویز، پادشاه ساسانی آمده، تاریخ طبری است. گزارش تاریخ طبری در سلطنت هرمز، پدر خسرو و جنگ پدر و پسر با بهرام چوبین، سردار دلاور ایرانی و جنگ و صلح با رومیان، کودکی و آغاز کار خسرو و به حکومت رسیدن شیرویه، تقریباً منطبق با نقل شاهنامه

است و جز در موارد کم اهمیتی نظیر طرز تلفظ اسامی با هم تفاوتی ندارند. مثلاً «ساوه شاه» چینی مذکور در شاهنامه در تاریخ طبری «شابه» شاه گفته شده، ولی راجع به ارتباط خسرو با شیرین و چگونگی آشنایی خسرو با وی و داستان شورانگیز عشق فرهاد و شیرین چیزی مشاهده نمی شود. تنها نامی که از شیرین در زندگی پر فراز و نشیب خسرو در تاریخ طبری برده می شود، در داستان شهریار بن خسرو و زاده شدن یزگرد بن شهریار است؛ خسرو بر اساس یک پیشگویی می داند که فرزند یکی از پسرانش باعث انقراض سلسله ساسانیان خواهد شد و پسران خود را از زن بازداشته، «...و شهریار شکایت پیش شیرین برد... و از او خواست که زنی به نزد وی آورد... شیرین حجامتگر خویش را نزد وی فرستاد... و چون دختر پیش شهریار رفت با وی در آمیخت و یزگرد را بار گرفت... چون خسرو به هنگام پیری با کودکان مهربان شده بود، شیرین بدو گفت: ای شاه می خواهی که فرزند یکی از پسران خویش را... ببینی؟» (طبری، ۱۳۶۸: ج ۲، ص ۷۶۸) در هر صورت یزگرد را پیش خسرو می برند و خسرو چون طبق گفته منجمان عیب را در تهیگاه یزدگرد می بیند، مطمئن می شود که آن کودک شوم هم اوست که شیرین میانجی می شود و خسرو را از قتل یزدگرد باز می دارد.

فردوسی، ماجرای خسرو و شیرین را در داستانی مستقل نمی آورد، بلکه در ذکر احوال خسرو پرویز بخشی را نیز تحت عنوان «گفتار اندر داستان خسرو و شیرین» می آورد که البته توضیحی در مورد اصل و نسب شیرین و چگونگی آشنایی خسرو با وی نمی دهد. فقط به نقل این نکته اکتفا می کند که خسرو پرویز هنگامی که هنوز به پادشاهی نرسیده بود با شیرین ارتباط داشته و در جنگ بهرام از او غافل می شود تا دوباره شیرین در مسیر او بر سر بام می رود و عهد دوستی و دوران ارتباط را به یاد او می آورد و خسرو به راحتی تقاضای او را قبول می کند و او را به قصر می برد و موبدان به این امر اعتراض می کنند و دلیل شان همانا «بی هنر» بودن شیرین و آلوده شدن «تخمه مهتر»ی چون خسرو است:

کنون تخمه مهتر آلوده شد	بزرگی از این تخمه پالوده شد
پدر پاک مادر بود بی هنر	چنان دان که پاکی نیاید به بر

(شاهنامه، ابیات ۳۴۴۹-۳۴۵۰، ص ۲۱۵)

خسرو برای مجاب کردن بزرگان، تشتی را پر از خون می کند که اشمئزاز همگان را برمی انگیزاند و سپس همان تشت را با گلاب پر می کند و با این تمثیل موبدان را قانع می کند که شیرین هر چند مسی پست باشد در مجاورت کیمیای سلطنت زرین خواهد شد.

تا اینجا گزارش نظامی تفاوت های بسیاری با داستان شاهنامه دارد که پاره ای از آنها عبارتند از:

۱- فردوسی به اصل و نسب شیرین کاری ندارد، ولی نظامی او را «ارمنی» می داند که عمه اش

«شمیرا» که در زبان ارمنی به معنی مهین بانوست؛ سرزمین ارمن را تحت سلطه خود دارد. به هر حال با مخالفتی که بزرگان ایران با ازدواج شیرین با خسرو از خود نشان می‌دهند، احتمال غیر ایرانی بودن شیرین تقویت می‌گردد؛ چرا که ایرانیان همیشه ابا داشته‌اند که ملکه غیر ایرانی باشد و حتی بعضی از محققین این امر را یکی از انگیزه‌های ازدواج‌های خانوادگی (پدر و فرزند یا خواهر و برادر) در میان شاهان ایرانی دانسته‌اند.

۲- فردوسی به رابطه عشق و عاشقی بین خسرو و شیرین اشاره نمی‌کند، حتی زمانی که خسرو در دوران ولایت عهدی با شیرین ارتباطی داشته چندان ارتباط محکم و با شور و حالی نبوده است. فردوسی با موصوف کردن خسرو به صفت «ناباک» و «جوان» این رابطه را تا حدی هوسبازانه تلقی می‌کند:

چو پرویز ناباک بود و جوان
پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا در زمین دوست شیرین بدی
برو بر چو روشن جهان بین بدی

(شاهنامه، ابیات ۳۳۸۳-۳۳۸۴، ص ۲۱۱)

شیرین در شاهنامه برای خسرو پرویز همسری لایق و وفادار است تا معشوقی عشوه‌گر و فتان. خسرو بعد از آشنایی مجدد با شیرین در همان آغاز او را «به آیین» خواستگاری و رسماً با او ازدواج می‌کند و شیرین تا آخرین لحظه حتی در زندان در کنار شوهر خویش است و سرانجام بعد از شوهر، خود را می‌کشد. ولی در نظامی ماجرا طور دیگری است خسرو و شیرین در عشق بازی حریفانی کهنه کارند و به تمام رموز عشق و عاشقی آشنا. شیرین در هوای خسرو از ارمنستان به ایران می‌آید و خسرو به عشق شیرین تا ارمنستان می‌تازد و با هم به شکار می‌پردازند و چوگان می‌بازند و شب‌های مهتابی به هم قصه می‌گویند و از بوس و کنار یکدیگر بهره‌مند می‌شوند. به نظر می‌رسد چند عامل باعث این تفاوت گشته است: الف- چنانکه نظامی خاطر نشان می‌کند فردوسی هنگام سرایش این داستان شصت و پنج زمستان را به تماشا نشسته بوده و رغبتی به ذکر عشق و عاشقی نداشته:

حکیمی کاین حکایت شرح کرده است
حدیث عشق از ایشان طرح کرده است
چو در شصت او فتادش زندگانی
خدنگ افتادش از شست جوانی
در آن جزوی که ماند از عشقبازی
سخن راندم چو تیغ مرد غازی

(کلیات، ابیات ۳۰۴۷، ص ۱۴۳)

ب- اصولاً فردوسی شاعری حماسه‌ساز است و در پهنه رزم میدان‌دار، ولی نظامی پیاله‌گردان ساحت بزم است

ج- نظامی خود تصریح می‌کند که من قصد دارم آن قسمت‌هایی را که فردوسی در داستان خسرو

و شیرین خصوصاً در ماجرای عشق بازی آنان «طرح کرده» یعنی به دور افکنده، بگویم. پس طبیعی است به جنبه عاشقانه این داستان بیشتر توجه کند.

د- آنچه برای فردوسی اهمیت دارد بازنویسی تاریخ شاهان گذشته ایران است. پس او زندگی و جنگ و گریزهای خسرو را می‌نویسد و ازدواج با شیرین هم در نظر فردوسی یکی از این اتفاقات ساده زندگی این پادشاه است. خصوصاً فردوسی هنرنمایی خویش را بیشتر در بخش اساطیر نشان داده است، ولی نظامی تاریخ‌نویس نیست، به ویژه با انتخاب عنوان «خسرو و شیرین» از ابتدا می‌خواهد منظومه‌ای عاشقانه بسراید.

ه- نظامی اعتقادی تام و تمام به عشق دارد و خود را مدیون عشق می‌داند. وی عشق را در تمام پدیده‌های جهان هستی ساری و جاری می‌داند چون او حکیم است و حکما عشق را چیزی جز کشش دائمی طبایع نمی‌دانند:

طبایع جز کشش کاری ندارند حکیمان این کشش را عشق خوانند

(کلیات، بیت ۹، ص ۹)

و- نظامی خود تجربه مستقیمی از عشق دارد و عاشق همسر قبچاق خود «آفاق» است و وقتی از شیرین صحبت می‌کند، چهره آفاق در نظرش مجسم می‌شود و به یاد لحظات عاشقانه‌ای می‌افتد که با وی سپری کرده است.

سبکرو چون بت قبچاق من بود گمان افتاد خود کافاق من بود

(همان، بیت ۳، ص ۴۰۲)

۳- داستان نظامی خیلی طولانی‌تر از داستان فردوسی است و اشخاص و وقایعی در داستان نظامی حضور و ظهور پیدا می‌کنند که به هیچ وجه در شاهنامه و تاریخ طبری ذکری از آنها نیامده است. الف - هرگز سال‌ها از داشتن نعمت فرزند نرینه و جانشین شایسته محروم است که پس از نذر و نیاز بالاخره خداوند پرویز را به او می‌بخشد. گویا نظامی برای همه عشاق چنین سرنوشتی را قائل است. در داستان «لیلی و مجنون» نیز می‌گوید پدر مجنون از مال دنیا چیزی کم نداشت ولی در آرزوی خلفی شایسته نذر و نیاز به درویشان می‌داد:

می‌بود خلیفه‌وار مشهور وز بی خلفی چو شمع بی‌نور

می‌کرد بدین طمع کرمها می‌داد به سائلان درمها

(همان، صص ۴۶۴-۴۶۵)

ب- از بزرگ امید و تعلیم و تربیت پدران‌های که وی برای خسرو انجام می‌دهد در شاهنامه و تاریخ طبری اثری دیده نمی‌شود.

ج - حکایت شاپور و رفتن به ارمنستان و نمودن تصویر خسرو به شیرین و گریختن شیرین به مداین و ماجراهایی که در راه پیش می‌آید و همچنین رفتن خسرو به ارمنستان و عیش و نوش کردن و دلاوری نمودن وی نیز خاص نظامی است.

د- شب‌دیز و گلگون و داستان عجیب نژاد شب‌دیز فقط در منظومه خسرو و شیرین نظامی آمده است. البته نام شب‌دیز یک‌بار در شاهنامه آمده است.

ه- نظامی توضیحات زیادی در مورد زندگی مهین‌بانو و محل سکونت بیلاقی و قشلاقی او می‌دهد. و- از فرهاد نیز اسمی در شاهنامه و تاریخ طبری نیامده است.

ز- ماجرای عشق بازی و سپس ازدواج خسرو با شکر اصفهانی در منظومه فردوسی و تاریخ طبری ثبت نشده است.

ح - قهر و رنجیدن خسرو از شیرین و آشتی آنان و غزل خوانی نکیسا و باربد از قول شیرین و خسرو داستانی است که در شاهنامه و تاریخ طبری نمی‌یابیم.

ط- داستان‌هایی را که نظامی از زندگی خسرو پرویز مثل در خواب دیدن پیامبر و رسیدن نامه پیامبر به او می‌آورد، فردوسی ذکر نمی‌کند. ولی در تاریخ طبری داستان‌های دیگری غیر از داستان‌هایی که نظامی آورده دیده، می‌شود.

دیگر به این موارد اشاره چندانی نمی‌کنیم، ولی به هر حال ماجرای افرادی چون گردیه به نحوی با داستان خسرو و شیرین ارتباط پیدا می‌کند. خصوصاً که یک بار در مجلسی، شیرین به دلیل میدان دادن به گردیه، زنی که خسرو برادر وی بهرام چوبین را که در عین حال همسر او نیز بود، به قتل رسانده، اعتراض می‌کند و می‌گوید دور از عقل است که شمشیر به دست دشمن بدهی.

بشد گردیه تا به نزدیک شاه	زره خواست از ترک و رومی کلاه
چنین گفت شیرین که ای شهریار	به دشمن دهی آلت کارزار
به خنده به شیرین چنین گفت شاه	کز این زن جز از دوستداری مخواه

(شاهنامه، ابیات ۳۰۳۳، ۳۰۲۵، ۳۰۳۵، ۳۰۳۷، صص ۱۸۷-۱۸۸)

تنها دلیل نظامی در نیارودن این قسمت از داستان چنان که قبلاً نیز گفته شد، این می‌تواند باشد که وی عهد کرده است که آنچه فردوسی گفته باز گو نکند.

مسئله مهم دیگری که از ذکر آن نمی‌توان صرف نظر کرد، علت امتناع خسرو از ازدواج با شیرین است. نظامی می‌گوید خسرو همیشه در آرزوی برخورداری از شیرین بود و همیشه می‌خواست کام دل از او بگیرد، ولی شیرین ممانعت می‌کرد و می‌گفت باید طبق آیین زن و شوهر بشویم و عمه‌اش مهین‌بانو نیز بر این امر تأکید می‌کرد. حتی خسرو سر همین مسئله از شیرین قهر کرد و به روم رفت.

ولی هیچ وقت اشاره نمی‌کند که چرا خسرو با آن همه علاقه که به شیرین دارد او را به زنی نمی‌گیرد و این ضربه بزرگی بر پیکر داستان می‌زند؛ چرا که یکی از نقاط قوت داستان داشتن «روال منطقی» و «علت و معلولی» است و نظامی به این اصل توجه نکرده است. بر عکس، در شاهنامه این علت به خوبی توضیح داده شده است. بزرگان و درباریان خصوصاً موبدان شیرین را زنی بی‌هنر و پست می‌دانند که دوده شاهی را آلوده می‌کند. فردوسی با آوردن این توجیه داستان را طبیعی‌تر و منطقی‌تر می‌کند. علت حذف این قسمت در منظومه نظامی هر چه باشد، غیرموجه است و به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که چون در شاهنامه آمده دیگر ضرورتی به ذکر آن نیست.

۴- بعضی داستان‌ها و ماجراهاست که هر چند در هر دو منظومه آمده‌اند، ولی اندک تفاوتی با یکدیگر دارند:

الف - جریان عدل هرمز و سیاست کردن خسرو: فردوسی فقط رفتن اسب به مزرع دیگران را به خسرو نسبت می‌دهد ولی چیدن غوره را کار یکی از سرهنگان سپاه می‌داند که اینجا نیز تاریخ طبری روایت فردوسی را تأیید می‌کند. ولی نظامی هر دو ماجرا را راجع به خسرو می‌داند بعلاوه شرح و بسط دیگری چون اشغال‌خانه دهقان و راه‌انداختن عیش و نوش و بلند کردن صدای ساز و طنبور به آن می‌دهد. همچنین پیامدی را که این حادثه در زندگی خسرو دارد، شرح می‌دهد و می‌گوید بعد از این ماجرا انوشیروان، نیای خسرو به خوابش می‌آید و به او مژده می‌دهد که در عوض چیزهایی که از دست داده به چیزهای برتری دست می‌یابد. چون تلخی غوره را چشیده به معشوقی چون شیرین می‌رسد و چون پدر دم و یال اسبش را بریده، اسبی چون شب‌دیز را سوار می‌شود و چون ناخن چنگی‌اش را شکسته‌اند به مطربی چون باربد می‌رسد و چون تخت‌اش را به دهقان صاحب‌خانه بخشیده‌اند، به تخت شاهی می‌رسد. از این تفصیلات در شاهنامه اثری نمی‌بینیم.

ب- مرگ هرمز پدر خسرو: نظامی معتقد است که خسرو در ارمنستان پیش شیرین بود که خبر کور شدن و مرگ پدرش را به او دادند و از عاملان قتل او نیز سخنی به میان نمی‌آورد. ولی فردوسی می‌گوید که با اطلاع خود خسرو پدرش را کشتند. حتی فردوسی دو حادثه کور شدن و به قتل رسیدن هرمز را از هم تفکیک می‌کند. بدین ترتیب که بندوی و گسته‌م می‌شورند و هرمز را کور می‌کنند و به دنبال خسرو که در آن هنگام در آذربایجان بسر می‌برد، پیک می‌فرستند که بیاید و به تخت پدر نشیند خسرو می‌آید و با خبر می‌شود که بهرام چوبینه قصد حمله دارد پس مجبور می‌شود به روم بگریزد بندوی و گسته‌م دو دایی خسرو، او را متقاعد می‌کنند که اگر هرمز زنده بماند بهرام خواهد آمد و او را دوباره پادشاه خواهد کرد و هرمز، خسرو را از قیصر خواسته به مجازات خواهد رساند.

پس با اطلاع خسرو بر می‌گردند و شاه را می‌کشند و دوباره به خسرو می‌پیوندند که این قسمت شاهنامه نیز منطبق با تاریخ طبری است.

ج- چگونگی فرار خسرو نیز در دو منظومه متفاوت است. خصوصاً فداکاری بندوی و فراری دادن خسرو و رسیدن خسرو به شارسران «کارستان» و گشودن آنجا به مدد کرامت، در منظومه نظامی نیامده است. البته جریان «کارستان» را در تاریخ طبری نیز نمی‌یابیم.

د- توطئه سگه زدن به نام خسرو: فردوسی می‌گوید بهرام سگه را در ری به نام خسرو می‌زند و همراه بازرگانان به تیسفون می‌فرستد. ولی نظامی نامی از این توطئه گر نمی‌برد و به گفتن لفظ «دشمن» کفایت می‌کند و ضمناً می‌گوید که سگه را در هر شهری پراکنند. و در ادامه فردوسی می‌گوید هرگز هراسان می‌شود و شخصی را مأمور می‌کند تا شبانه با شراب مسموم خسرو را بکشد «حاجب» این سخن را به گوش خسرو می‌رساند و خسرو شبانه از تیسفون به آذربایجان می‌گریزد. ولی در نظامی شاه در صدد است تا با «لعبی چند» خسرو را دستگیر و زندانی کند و شاید بزرگ امید در منظومه نظامی همان «حاجب» فردوسی است که خسرو را از توطئه آگاه می‌کند. البته مقصد فرار نیز در منظومه نظامی از آذربایجان به ارمنستان بدل می‌شود. تاریخ طبری توطئه را از سوی بهرام می‌داند. ولی به «سگه زدن» اشاره‌ای نکرده؛ یعنی نوع توطئه بهرام علیه خسرو را تعیین نمی‌کند.

ه- ازدواج خسرو با مریم دختر قیصر: به روایت فردوسی خسرو در مداین رحل اقامت می‌افکند و با قیصر مکاتبه می‌کند و هرگز به کاخ قیصر نمی‌رود و این ازدواج را خود قیصر به خسرو پیشنهاد می‌دهد و دخترش را همراه سپاه کمکی پیش خسرو می‌فرستد. ولی نظامی می‌گوید خسرو پس از قهر کردن از شیرین به روم عزیمت می‌کند و آن هم مستقیماً به قسطنطنیه و دربار قیصر می‌رود و همانجا با مریم به حجله می‌رود و در پایان نظامی چنانکه قبلاً نیز گفته دوباره یادآور می‌شود که قصد ندارد گفته‌های فردوسی را تکرار کند:

نگویم چون دگر گوینده‌ای گفت که من بیدارم ار پیونده‌ای خفت

(کلیات، بیت ۹، ص ۲۲۶)

البته اینجا نیز گزارش تاریخ طبری تاحدی مطابق شاهنامه است.

و- رویارویی خسرو با بهرام: خسرو پس از آوردن نیروی کمکی قیصر با بهرام رو به رو می‌شود. فردوسی این رویارویی را چنین گزارش می‌دهد که شاه از چنگ بهرام می‌گریزد و راه کوه پیش می‌گیرد از قضا بر سر راه گریز به غاری می‌رسد و میان غار و بهرام مستأصل می‌ماند. در این هنگام سروش در هیأت سواری سفیدپوش می‌رسد و خسرو را نجات می‌دهد، ولی در نظامی ماجرا صورت دیگری به خود می‌گیرد.

نهاده تخت شه بر پشت پیلی	کشیده تیغ گرداگرد میلی
بزرگ امید پیش پیل سرمست	به ساعت سنجی اصطلاب در دست
چو وقت آمد ملک را گفت بشتاب	مبارک طالع است این لحظه دریاب
ملک در جنبش آمد بر سر پیل	سوی بهرام شد جوشنده چون نیل
بر او زد پیل پای خویشتن را	به پای پیل برد آن پیل تن را

(کلیات، ابیات ۲۱، ۲۰، ۲۲۷ و ۳-۱، ص ۲۲۸)

تاریخ طبری که به نظر می‌رسد قدری نیز تردید دارد، این ماجرا را چنین خلاصه می‌کند: «به گفته گبران پرویز به تنگنایی رفت و بهرام به دنبال او شد و چون پنداشت بدو دست یافته چیزی که کس نداند چه بود وی را فراز کوه برد». (طبری، ۱۳۶۸: ج ۷۳۳، ۲)

ز- مرگ یا قتل مریم و ارتباط آن با شیرین: فردوسی به صراحت مریم را مقتول می‌داند و قاتل وی را شیرین معرفی می‌کند که او را با زهر از پای در آورده است:

از آن پس فزون شد بزرگی شاه	که خورشید شد آن کجا بود ماه
همه روز بادخت قیصر بدی	هم او بر شبستانش مهتر بدی
ز مریم همی بود شیرین به درد	همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
به فرجام شیرین ورا زهر داد	شد آن نامور دخت قیصر نژاد

(شاهنامه، ابیات ۳۴۸۴-۳۴۸۷، صص ۲۱۷-۲۱۸)

نظامی نیز گرچه اشاره می‌کند که داستان معروف در میان مردم همان زهر دادن شیرین و کشته شدن مریم است، ولی خود اعتقاد چندانی به این نظریه ندارد، بلکه می‌گوید «همت» شیرین باعث مرگ مریم شده است و برای اثبات مدعای خویش به کار هندوان استناد می‌کند که با همتی که بر سرو می‌گمارند آن را بدون بیل و تبر از ریشه در می‌آورند.

ح- دستگیری و کشته شدن خسرو: فردوسی چنین نقل می‌کند که وقتی شیرویه پادشاه می‌شود خسرو را که فرار کرده بود؛ دستگیر کرده به تیسفون می‌فرستد و به اصرار درباریان مرد گمنامی را پیدا می‌کند که به زندان خسرو می‌رود و او را می‌کشد. خسرو در آخرین لحظات زندگی نام این مرد را می‌پرسد و او می‌گوید نام مهر هرمنز است. ولی نظر نظامی در این مورد طور دیگری است. او می‌گوید خسرو خود پس از آن که بزرگ امید او را از کشتن شیرویه که پیوسته باعث رنجش خاطر او شده باز می‌دارد، به «آتش خانه» ای می‌رود و عزلت می‌گزیند. شیرویه در شبی تاریک دیو چهری را می‌فرستد و خسرو را که در کنار شیرین خفته، مجروح می‌سازد. خسرو و بعد شیرین بیدار می‌شوند و شیرین جنازه همسر را دربر می‌گیرد و زاری می‌کند.

گزارش تاریخ طبری در یک مورد با روایت شاهنامه متفاوت است و آن انتخاب قاتل خسرو است. تاریخ طبری نه تنها قاتل خسرو را مردی گمنام نمی‌داند، بلکه داستانی برای آن تعریف می‌کند که حتی از نظر عقلی قضیه را منطقی‌تر نیز جلوه می‌دهد و قاتل خود انگیزه‌ای بسیار قوی برای کشتن خسرو دارد.

منجمان به خسرو می‌گویند مرگ وی از جانب نیمروز خواهد بود و او به مردانشاه که از جانب خود شاه فاذوسبان ولایت نیمروز است، بدگمان می‌شود و دستور می‌دهد دست راست او را قطع کنند. خسرو به سبب خدمات بزرگی که مردانشاه در حق وی کرده از کرده خود پشیمان می‌شود و از او می‌خواهد تا هر تمنّایی از شاه دارد بیان کند. او برای رهایی از ننگ یکدستی از شاه می‌خواهد او را بکشد و شاه به اجبار خواسته او را برآورده می‌کند و دستور می‌دهد گردنش را بزنند. کسی را که برای کشتن خسرو انتخاب کرده‌اند، مهر هرمز، پسر مردانشاه است. معلوم نیست شاهنامه چرا به این داستان اشاره‌ای نکرده است در حالی که به نظر می‌رسد فردوسی از این داستان آگاه بوده است. مهر هرمز وقتی پیش خسرو می‌آید و نام خود را به او می‌گوید، بلافاصله:

چنین گفت خسرو کم آمد زمان به دست فرومایه بدگمان

و سخن خسرو چنین است که گویی قبلاً او را می‌شناسد و چنانکه طبری می‌گوید منجمان قاتل را به او معرفی کرده‌اند. آنچه این ظن را تقویت می‌کند، خود گفتار فردوسی است که می‌گوید کسی جرأت کشتن خسرو را نداشت تا اینکه این فرد گمنام را یافتند.

کس اندر جهان زهره آن نداشت ز مردی همان بهره آن نداشت
که خون چنان خسروی ریختی همی کوه در گردن آویختی

(شاهنامه، ابیات ۴۳۳-۴۳۴، ص ۲۸۱)

این نیز مطابق با گزارش طبری است که تنها یک نفر می‌تواند خسرو را بکشد و او از جانب نیمروز است.

ط- محاکمه شیرین و مرگ او: پس از مرگ خسرو، شیرویه کسی را به خواستگاری شیرین می‌فرستد و او را زن جادو می‌خواند. شیرین در انجمن بزرگان مملکتی از خود دفاع می‌کند و همه به اتفاق به پاک‌ی و سلامت او گواهی می‌دهند و شیرین می‌گوید اگر شیرویه دو شرط او را بپذیرد، زن او خواهد شد. یکی اینکه تمام اموال‌اش را به او بدهد و دوّم اینکه اجازه دهد که دخمه خسرو را بگشاید و با او وداع کند. شیرویه هر دو شرط را قبول می‌کند. شیرین تمام اموال‌اش را برای شادی روح خسرو به نیازمندان می‌دهد و چون دخمه خسرو را می‌گشایند خود را با زهر مسموم می‌کند. این گزارشی است که در شاهنامه می‌خوانیم، ولی در منظومه نظامی خبری از انجمن بزرگان و دفاعیه

شیرین نیست و شیرین خود بدون اجازه کسی اموال اش را به فقرا می‌دهد و مهم‌تر اینکه نظامی عقیده دارد شیرویه قبل از دفن خسرو از شیرین خواستگاری می‌کند که تا حدی غیرمنطقی به نظر می‌رسد. به هر حال شیرین نیز در مراسم تشییع جنازه خسرو و همراه جنازه همسر تصمیم به خودکشی می‌گیرد و خود را با خنجر و نه با زهر می‌کشد. تصویری که نظامی از آرایش شیرین هنگام مرگ خسرو و رقص و پایکوبی او پیشاپیش جنازه همسرش به دست می‌دهد، واقعاً صحنه‌ای سمبولیک و بی‌نظیر است. خصوصاً پایانی که به این صحنه زیبا و ایده‌آلیستی می‌دهد، تکان دهنده و عالی است.

بزرگان چون شدند آگاه از این راز	بر آوردند حالی یکسر آواز
که احسنت ای زمان و ای زمین زه	عروسان را به دامادان چنین ده
چو باشد مطرب زنگی و روسی	نشاید کرد از این بهتر عروسی
دو صاحب تاج را هم تخت کردند	در گنبد برایشان سخت کردند

(کلیات، ابیات ۱۷-۲۰، ص ۳۹۷)

چه زیبا و استادانه صحنه تشییع جنازه را مجلس جشن و عروسی تمثیلی می‌کند و دو عاشق را در نهایت حُسن و هنر به وصال هم می‌رساند. تاریخ طبری هیچ‌گونه اشاره‌ای به این خواستگاری و این مرگ دردآور نمی‌کند.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۴) جام جهان‌بین (در زمینه نقد ادبی و ادبیات تطبیقی)، جامی، تهران، چاپ ششم
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۵۳) تاریخ بلعمی «تکمله و ترجمه تاریخ طبری»، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ج، زوآر، تهران
- بهار ملک‌الشعرا (۱۳۱۸) (مصصح) مجمل‌التواریخ و القصص، به همت محمد رضانی، دارنده کلاله خاور ثروت، منصور (۱۳۷۲) «اهتمام و ویرایش»، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، دانشگاه تبریز، چاپ اول
- ثعالی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸ خورشیدی) تاریخ ثعالی «غراخبار ملوک‌الفرس و سیرهم»، چاپ محمدفضائلی، نشر نقره
- دستگردی وحید، (بی تا) گنجینه گنجوی، علمی، تهران
- ریاحی، لیلا (۱۳۷۶) قهرمانان خسرو و شیرین، امیرکبیر، تهران، چاپ دوم
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸) گلستان، مصصح حسین استاد ولی، انتشارات قدیانی، چاپ چهارم
- شهابی، علی‌اکبر (۱۳۶۹) احوال و آثار محمدبن جریر طبری، اساطیر، تهران، چاپ سوم
- شهابی، علی‌اکبر (۱۳۶۹) نظامی شاعر داستان‌سرا، ابن‌سینا، تهران
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۸) تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک) ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران، چاپ چهارم
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه به تصحیح رستم علی‌اف زیر نظر ع. نوشین (۱۹۷۰) ج ۸، مسکو
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۱) شاهنامه، به تصحیح آ. برتلس (۱۹۷۱) زیر نظر ع. نوشین ج ۹، مسکو
- نظامی، الیاس، (۱۳۷۰) کلیات خمسه، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم